

در ۱۹۳۴ محاکمه‌ای برای بیرون کردن دالی از گروه سوررئالیست صورت می‌گیرد و توسط رهبر جنبش سوررئالیسی طرد می‌شود زیرا اندربرتون احساس

می‌کرد که او خیلی تجاری شده است و تغییر رفتار در او صرفاً به خاطر توجه بیش از حد به خودش است البته تردیدی نیست که او بسیار به خود می‌بالید تا آن‌جا که زندگی نامه خود را با نام «خاطرات یک نابغه» منتشر کرد. در سال ۱۹۳۷ که جنگ داخلی اسپانیا شروع شد به ایتالیا رفت و بیانیه‌ای مبنی بر استقلال تفکر و حق مسلم بشری برداشتن حقوقش منتشر کرد. در همین زمان در نمایشگاه بین‌المللی نیویورک، نمایشگاهی به نام رویای ونوس (الهه عشق و زیبایی) برگزار کرد. با وقوع جنگ جهانی دوم سالوادور دالی و گالا برای چند سالی در ایالات متحده سکونت



کردند، جایی که رویای رئالیست او در نقاشی، با موفقیت‌های زیادی روبه رو شد و دوره کاری کلاسیک خود را شروع کرد و آن در دوره‌ای بود که دالی «راز زندگی سالوادوردالی» را نوشت و در سینما، تئاتر، اپرا و باله کار کرد. در دهه ۱۹۴۰ روی اهمیت سبک ملایم پرتره کار کرد و از آن به بعد یکی از معروفترین نقاشان زمان شد. سوررئالیست‌ها که ازدالی دور شدند مجله اختصاصی خود را انتشار دادند.

در سال ۱۹۴۴ اولین رمان دالی به نام صورتهای پنهان به چاپ رسید. در سال ۱۹۴۵ همراهی با آلفرد هیچکاک تولید فیلم افسون شده را در پی داشت و در ۱۹۴۶ تعدادی نقاشی برای والت دیزنی کشید و در ۱۹۴۸ برای زندگی به اروپا برگشت. در طول سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ مذهب، تاریخ و علم جای بیشتری را در میان موضوعات آثارش اشغال کردند. اگر چه از کار در موضوعات عاشقانه نیز برای نشان دادن خاطرات کودکی فروگذار نکرد. بنابراین در طی این سال‌ها این هنرمند آثار معروفی مانند مسیح خیابان، یوحنا صلیب، گالاتیای کره‌ها، جسم هیپوکوبوس، کشف آمریکا توسط کرستیف کلمب و شام آخر خلق کرد و نمایشگاه‌هایی در توکیو، واشنگتن، پاریس، لندن، مادرید و بارسلون برگزار نمود. در طول سال ۱۹۷۴ سالوادور دالی موزه تئاتر دالی را در

فیگرز بر پا کرد که مجموعه خانه‌های این محل از آغاز کار این هنرمند در آثارش دیده می‌شوند و بعد از چند سالی زندگی در پورتلیگات و مرگ همسرش در سال ۱۹۸۲ برای مدتی در پابل کستل زندگی کرد و بنیاد گالا - سالوادوردالی در سال ۱۹۸۳ به عنوان مؤسسه‌ای برای حفاظت، گرداندن و ترویج میراث ذهنی و هنری‌اش تأسیس کرد و در همین سال آخرین تابلوی خود را کشید و در بیست و سوم ژوئن ۱۹۸۹ در سن هشتاد و چهارسالگی در فیگرز از دنیا رفت و در نزدیکی موزه تئاتر دالی به خاک سپرده شد.

تابلوی ماندگاری حافظه دالی را می‌توان به تنهایی در جایگاه نماد جنبش سوررئالیستی قرارداد. از جمله تابلوهای معروف دیگر او ساعت‌های ذوب شده است که نشانگر پیچاندن عجیب زمان است که وقتی وارد مرحله رویا می‌شویم

اتفاق می‌افتد. تصویر چهره مرد طراحی شده که در مرکز تابلو است به نظر می‌رسد که خود دالی باشد و دورنمای منظره‌ای که در پشت صحنه است احتمالاً

زادگاه او را نشان می‌دهد. تابلوی خواب دالی همچنین در تعادل عاریه‌ای پیشنهادی موفق است و تصور می‌کنیم که اگر یکی از پایه‌ها بیفتد خیال‌پرداز بیدار خواهد شد. دالی در اغلب مواقع ارجاع به موضوعاتی کرد. که در تاریخ هنر تکرار شده است و وسوسه خیابان آنتونی موضوع همیشگی تعداد زیادی از خیال‌پردازی هنرمندان دوره رنسانس به عنوان مثال ماتایز گرانولد بود و تابلوی زیبای دیگر سالوادور دگر دیسی نرگس‌ها است که بیانگر ایده سوررئالیستی اوست حکایت از موضوع قدیمی را دارد که در مورد جوان زیبایی است که انعکاس عکس خودش را در استخر آب تحسین می‌کند. هالوسنیوگینک تریدور شاید

موفق‌ترین تابلودالی است که گرفتار چندین فکر پنهان شده است و یک تحلیل کامل از نقاشی را به همراه دارد. اصولاً در مرکز آن یک مبارز است که صورتش در نمایش تکراری ونوس دی‌میلو پنهان شده است. همچنین یک تصور مخفی از گلوله در یک چهارم سمت چپ در قسمت پایین تابلو وجود دارد و تصویری از یک پسر بچه (احتمالاً پرتره خودش در بچگی است به خاطر اینکه لباس دوره پسر بچگی اوست) در آن دیده می‌شود.

و تصویر عیسی بر روی صلیب تابلوی قدرتمند دیگری است. نوآوری در یک صلیب شناور که بدن مسیح را تقسیم می‌کند و گویی که به یک بعد خیالی دیگر می‌برد، یک وجه تکان دهنده نقاشی این است که تصویر نشان داده شده به نظر می‌آید که پرتره خودش باشد و فرد دیگری که در ستایش او ایستاده است می‌تواند همسرش گالا باشد (که اغلب در نقاشیهایش حضور دارد)

دالی در زندگی بسیار پرکار بود، در حالیکه صدها تابلوی نقاشی و عکس چاپی را خلق کرده است. همچنین فیلم‌های سوررئالیست، کتابهای برجسته و هنردستی جواهر سازی را نیز ارائه کرده و علاوه بر اینها مجموعه تئاترهای مختلفی را نیز ساخت.

سالوادوردالی از تاریخ، ادبیات، مذهب، اسطوره‌شناسی و علوم سیاسی

و روانشناسی برای شکل دادن به آثارش استفاده کرد و به این صورت نقاشی را از فاجعه میانه‌رو بودن در هنر مدرن نجات داد. منحصر به فرد بودن او با رفتارهای تکان دهنده‌اش بخشی از شهرت اوست و تنها کافی است که به عکس او (باسیل تاب خورده بلند و نگاه دیوانه‌وارش) نگاه کنیم تا به غیر معمول بودن او پی ببریم. تعداد زیادی از مردم از دالی به عنوان یک نقاش دیوانه یا نقاشی که مشکلات ذهنی دارد یاد می‌کنند اما حقیقت این است که او بدون شک یک نابغه بود و به خاطر متفاوت بودن افکارش با دیگران نباید او را دیوانه خطاب کرد..

«هر صبح که از خواب بیدار می‌شوم، شادی دلپسندی را تجربه می‌کنم. شادی ناشی از سالوادوردالی بودن - و با شمع از خودم می‌پرسم، امروز سالوادوردالی قصد انجام چه کارهای فوق‌العاده‌ای را دارد؟»

